



رابطه دنیاپرستی مردم زمان حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با نافرمانی از ایشان

مریم شیرازی^۱

محمد حسین رجبی (دوانی)^۲

چکیده

امام علی علیه السلام به عنوان جانشین به حق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از ۲۵ سال، حکومت جامعه اسلامی را در دست گرفتند، و به عنوان امام و رهبر، واجب اطاعت بودند. اما از طرف مردم زمان خود با نافرمانی‌های بسیاری روبه‌رو شدند.

این پژوهش با کنکاش در وقایع تاریخی، به رفتارشناسی مردم زمان امیرالمؤمنین علیه السلام در اطاعت از امامشان می‌پردازد و سعی دارد به رابطه دنیاپرستی مردم آن زمان با نافرمانی آن‌ها از امام علی علیه السلام بپردازد. در نهایت به این نتیجه می‌رسد که حب دنیا ریشه بسیاری از نافرمانی‌ها از آن حضرت و مانعی جدی برای رسیدن به اهداف والای امام علی علیه السلام در حکومت بود.

کلید واژه‌ها: امام، اطاعت، مادیگری، حب دنیا

* تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۲۹ تاریخ پذیرش: ۹۳/۷/۶

۱. کارشناسی ارشد رشته علوم حدیث، گرایش نهج البلاغه، دانشگاه قرآن و حدیث (نویسنده مسئول)

Email: shirazimt83@yahoo.com

۲. استادیار دانشگاه جامع امام حسین (علیه السلام)، رشته تاریخ تمدن اسلامی، گرایش تاریخ تشیع

Email: mhrajabidavani@gmail.com



مقدمه

اطاعت از پیشوا و امام، اعتقادی مشترک میان اهل تسنن و پیروان مکتب تشیع است. با این تفاوت که اهل تسنن هر مسلمانی را که از طریق اهل حل و عقد یا به وصیت خلیفه پیشین یا با تقلب و استیلا بر مسلمانان حاکم شود، «اولوالامر» دانسته و اطاعت او را واجب می‌دانند. (مگر در شرایطی خاص چون ارتداد و جلوگیری از برپایی شعائر دینی)^۱ ولی شیعه که اعتقادش بر اساس آموزه‌های قرآن و سنت است، امامان معصوم علیهم‌السلام را مصداق راستین «اولوالامر» می‌داند که اطاعت آنان اطاعت از خدا و اطاعت رسول اوست. از این رو، اطاعت از پیشوا هنگام رسالت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خلفای ثلاثه کم و بیش رعایت می‌شد حتی در مواقعی که عملکرد خلفا بدعتی آشکار و بر خلاف دستور خدا و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود. اما هنگامی که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بر مسند حکومت نشست، پیمان‌شکنی‌ها و نافرمانی‌ها آغاز شد و اثرات جبران‌ناپذیری را در مسیر حکومت حضرت و اهداف متعالی ایشان باقی گذاشت. مردمی که با حضرت علی علیه‌السلام بیعت کردند، ایشان را مانند سه خلیفه قبلی اطاعت نمی‌کردند و بنای ناسازگاری با ایشان گذاشتند. یکی از مهم‌ترین علل و ریشه‌های این نافرمانی‌ها دنیابپرستی این افراد بود.

دنیا از ریشه دنیو مؤنث ادنی و صفت تفضیلی است، به معنای نزدیک‌تر و در مقابل آخرت قرار دارد. منظور از دنیا در این مقاله، دنیای مذمومی است که در نهج البلاغه از آن یاد شده که حضرت علی علیه‌السلام در باره آن می‌فرماید: «فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنْقٌ مَشْرُطٌهَا زِدْغٌ مَشْرُطٌهَا»^۲ بر اساس فرمایش ایشان باید از آن دل کند^۳ و نه دنیای ممدوحی که حضرت می‌فرماید: «إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنَّا وَ دَارٌ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارٌ مَوْعِظَةٌ لِمَنْ اتَّعَطَّ بِهَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ»^۴ که می‌تواند محل توشه آخرت باشد.

در این پژوهش سعی شده است با استفاده از منابع دست اول تاریخی به روش کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا به رفتارشناسی مردم زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرداخته شود و علل و نتایج نافرمانی‌ها و

۱. شمس الدین، محمد مهدی؛ نظام حکومت و مدیریت در اسلام، ترجمه سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵؛ ص ۹۷ تا ۱۰۵.

۲. «چه دنیا آیشخوری است تیره و تار و به آب درآمدنگاه آن گلزار»؛ رضی، محمدبن حسین؛ نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، خطبه ۸۳.

۳. «وَ أَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا»؛ همان، خطبه ۲۰۴.

۴. «دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را راستگو انگاشت، و خانه تدرستی است آن را که شناختش و باور داشت، و خانه بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه اندوخت، و خانه پند است برای آن که از آن پند آموخت. مسجد محبان خداست، و نمازگاه فرشتگان او، و فرود آمد نگاه وحی خدا»؛ همان، حکمت ۱۳۱.

رابطه آن با دنیاپرستی افراد بررسی شود.

دنیاپرستی روح حاکم بر مردم آن زمان

امیرالمؤمنین علی علیه السلام زمانی به حکومت رسید که ۲۵ سال از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تعالیم عالیّه آن حضرت گذشته بود. در این سال ها مردم به سقوط ارزش های معنوی خو گرفته بودند. در زمان عثمان، دیگر خبری از ساده زیستی رهبر جامعه اسلامی نبود؛ بذل و بخشش های فراوان خلیفه به نزدیکان خود و سرازیر شدن سیل غنائم و ثروت های هنگفت به جامعه که بر اثر کشورگشایی های بدون برنامه که از زمان عمر آغاز شده بود، ارزش های جامعه اسلامی را به شدت تغییر داده بود. دیگر خبری از روحیه زهد، احساس برادری و برابری با دیگر مسلمانان و حال عبادت و نیایش میان آن ها وجود نداشت، و این ارزش ها جای خود را به روحیه زراندوزی، راحت طلبی و فخر فروشی داده بود. همچنین عثمان در انتخاب فرمانداران و استانداران خود معیاری جزء خویشاوندی و نزدیکی در نظر نداشت و به آن ها اختیار تام در استفاده از بیت المال داده بود. در چنین فضایی امیرالمؤمنین علی علیه السلام با آرمان ها و اهداف والای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله حاکمیت جامعه اسلامی را در دست گرفت. ایشان در دومین روز حکومت خود تأکید کرد که به اصلاحات اقتصادی و سیاسی می پردازد و فرمود:

همانا هر قطیعه که عثمان داده و آنچه که از اموال خدا به دیگران بخشیده به بیت المال برگردانده خواهد شد و حق قدیمی را چیزی باطل نمی کند و مشمول مرور زمان نمی شود و اگر آن اموال را در حالی بیابم که کابین زنان قرار داده اند و در سرزمین ها پراکنده اند به حال خودش بر خواهم گرداند!^۱

از این رو، حضرت علی علیه السلام پس از به حکومت رسیدن دستور داد اموال عثمان بررسی شود و آنچه مال شخصی او بود به وارثانش برسد و مابقی به بیت المال بازگردانده شود.^۲ همچنین حضرت قبل از تقسیم بیت المال فرمود:

ای مردم! هیچ کس از مادر، غلام و کنیز به دنیا نیامده است و همه حرّ و آزادند. خداوند به برخی از شما نعمت های فراوان بخشیده است و کسی که گرفتار است باید شکیبایی پیشه

۱. ابن ابی الحدید؛ جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات طالع آزادی، ۱۳۶۷ش؛ ج ۱، ص ۸۷.

۲. رحبی (دوانی)، محمد حسین؛ تاریخ تحلیلی دوران امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تهران: معاونت آموزش دانشگاه امام حسین علیه السلام، ۱۳۷۹ش؛ ص ۱۲۹ به نقل از زندگانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ص ۳۶۳.





سازد و با شکیبایی خود بر خدا منت نهد. اکنون بیت المال نزد ما حاضر است و آن را میان سفید و سیاه، به طور مساوی تقسیم خواهیم کرد.^۱

بنابراین، امام به دبیر و نویسنده خود، عبید الله بن ابی رافع دستور داد که به هر یک از مهاجران و انصار سه دینار بپردازد، این در حالی بود که روش تقسیم بیت المال از زمان عمر بسیار متفاوت شده بود. ابن ابی الحدید، میزان حقوق گروهی از مسلمانان و وابستگان خلیفه را چنین می‌نویسد: برای عباس، عمومی پیامبر ﷺ، در هر سال دوازده هزار درهم؛ برای هر یک از زنان پیامبر ﷺ ده هزار درهم؛ برای عایشه، دوازده هزار درهم؛ برای اصحاب بدر، از مهاجران، پنج هزار درهم و از انصار، چهار هزار درهم؛ برای اصحاب احد تا حدیبیه، چهار هزار درهم؛ برای اصحاب بعد از حدیبیه، سه هزار درهم؛ برای آنان که پس از رحلت پیامبر ﷺ در جهاد شرکت کرده بودند، بر حسب مراتب، از هزار و پانصد درهم تا سه هزار درهم.

عمر مدعی بود که از این طریق می‌خواهد اشراف را به اسلام جلب کند، ولی در آخرین سال از عمر خود می‌گفت اگر زنده بماند، همان طور که پیامبر ﷺ اموال را به طور مساوی تقسیم می‌کرد، او نیز چنین خواهد کرد. این کار عمر، پایه اختلاف طبقاتی در اسلام شد و در دوران عثمان، به طور شدیدتر و تبعیض آمیزتر دنبال شد، به گونه‌ای که کار از حقوق ثابت گذشت و به بذل و بخشش با ارقام بالا رسیده بود. برای نمونه، عثمان به دامادش (حارث بن حکم) سیصد هزار درهم بخشید و افزون بر آن، شترهایی که به عنوان زکات جمع‌آوری شده بود و نیز قطعه زمینی را که پیامبر ﷺ به عنوان صدقه وقف مسلمانان کرده بود، به او داد. او به سعید بن عاص بن امیه نیز صد هزار درهم و به مروان بن حکم، در یک نوبت صد هزار درهم، و به ابوسفیان دویست هزار درهم و به طلحه، مجموعاً سی و دو میلیون و دویست هزار درهم و به زبیر بن عوام، پنجاه و نه میلیون و هشتصد هزار درهم بخشید و برای خود نیز سیصد و پنجاه هزار دینار و سی میلیون و پانصد هزار درهم از بیت المال برداشت و به یعلی بن امیه، پانصد هزار دینار و به عبدالرحمان بن عوف، دو میلیون و پانصد و شصت هزار دینار از بیت المال بخشید.^۲

همچنان حضرت امیر ﷺ تمام عمال حکومتی عثمان را عزل کرد. این اقدامات امیر المؤمنین ﷺ اعتراض و کینه بسیاری از ثروتمندانی که در زمان عمر و عثمان به علل مختلف به زراندوزی پرداخته بودند و یا به حکومت ولایتی و دستیابی به ثروت‌هایش دل بسته بودند، را برانگیخت و بنای نافرمانی و

۱. سبحانی، جعفر؛ فروغ ولایت تاریخ تحلیلی زندگانی امیر مومنان علی (علیه السلام)، قم: مؤسسه امام صادق ﷺ، بهار ۱۳۸۹؛ ص ۳۷۵؛ به نقل از کافی، ج ۸، ص ۶۸.

۲. همان، ص ۲۶۲ به نقل از یعقوبی ج ۲، ص ۱۰۶ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۶۲.

پیمان شکنی آن‌ها را فراهم کرد. دنیاپرستی مردمی که از حضرت ﷺ نافرمانی می‌کردند را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. توقع پست و مقام، مادیگری و حب دنیا، هر کدام را جداگانه بررسی می‌کنیم.

توقع پست و مقام

بسیاری از خواصی که در ابتدای امر با امیرالمؤمنین ﷺ بیعت کردند به دنبال امتیاز و یا شریک شدن در امور حکومت بودند ولی پس از آنکه شایسته سالاری امیرالمؤمنین ﷺ را در انتخاب کارگزاران خود دیدند، تحمل نکردند و به مخالفت پرداختند که در ادامه به این افراد می‌پردازیم.

سران ناکثین

ناکثین یا همان پیمان شکنان کسانی بودند که در مدینه با امیرالمؤمنین ﷺ بیعت کردند ولی بعد از مدّت کوتاهی به سبب نرسیدن به آمال و انتظارات خویش در خلافت امیرالمؤمنین ﷺ بیعت خود با آن حضرت را شکستند و با ادعای خونخواهی عثمان و مقصر جلوه دادن امیرالمؤمنین ﷺ در قتل وی به قصد براندازی خلافت آن حضرت، فتنه جمل را به پا کردند که در رأس این جریان، زبیر و طلحه قرار داشتند. زبیر، پسر عوام پسر خویلد (پدر حضرت خدیجه همسر گرامی پیغمبر اکرم ﷺ) و مادر او صفیه دختر عبد المطلب و عمه پیغمبر ﷺ است. زبیر در جنگ بدر همراه رسول ﷺ خدا بود.^۱ زبیر ابتدا از بیعت با ابوبکر خودداری کرد و جزء متحصنین خانه حضرت زهرا ﷺ بود.^۲

طلحه، پسر عبید الله از قبیله تیم بن مره، و با ابوبکر از یک قبیله است. قبل از اسلام بازرگانی می‌کرد و با عثمان دوستی داشت. در جنگ احد کنار پیغمبر ﷺ بود. هنگامی که شایعه شد پیامبر ﷺ شهید شده است، او را از زمین برداشت تا به مردم نشان دهد، کشته نشده است. در آن نبرد دست خود را بر تیری که به سوی پیغمبر ﷺ افکنده بودند گرفت، انگشتی از وی جدا شد و سپس دستش شل شد.^۳ این دو از کسانی بودند که در زمان عمر و سپس در دوران عثمان از بیت المال حقوق زیادی دریافت می‌کردند، و در زمان عثمان با وجود آنکه دنبال ثروت اندوزی و کسب مقام بودند از منتقدان وی به

۱. شهیدی، سید جعفر؛ علی از زبان علی یا زندگانی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶؛ ص ۷۶، به نقل از الطبقات الکبری.

۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب این واضح؛ تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش؛ ج ۲، ص ۱۲۴.

۳. ابن ابی الحدید؛ پیشین، ص ۶۹.





شمار می‌آمدند. بعد از آنکه حضرت علی علیه السلام به حکومت رسید، وقتی دیدند خبری از بذل و بخشش‌های بی‌حساب نیست، بنای مخالفت با امیرالمؤمنین علیه السلام را نهادند. هرچند که حضرت امیر علیه السلام قبل از قبول حکومت با این دو اتمام حجت کرده بود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام قبل از قبول حکومت به طلحه گفت: گمان می‌کنم اگر حکومت را قبول کنم، از سوی تو نافرمانی و بیعت‌شکنی ظاهر می‌شود. اما طلحه پاسخ داد: هرگز! ای ابوالحسن، این چه سخنی است. والله که هرگز سخنی نمی‌گوییم و کاری نمی‌کنم که از آن اندک ناراحتی بر دل تو بنشیند که اگر چنین شد، در آن حالت ظالم هستیم. امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: پس تو عهد می‌کنی و خدای عزّ و جلّ را بر سخن خود گواه می‌گیری؟ طلحه گفت: با خدا عهد می‌کنم و می‌پذیرم که هرگز از آن عدول نکنم و قدمی بر خلاف رضای تو برندارم.^۱

زمانی که زبیر با امام علی علیه السلام بیعت کرد، ایشان فرمودند: بیم دارم که مکر کنی و بیعت مرا بشکنی. زبیر گفت: ترس. هرگز از طرف من پیمان‌شکنی صورت نخواهد گرفت. امام علی علیه السلام فرمود: در این باره خداوند وکیل و گواه باشد. گفت: آری، بیعت تو بر گردن من است و خداوند وکیل و گواه خواهد بود.^۲ اولین دستی هم که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرد، دست شل طلحه بود، که قبیصة بن جابر الأسدی آن را به فال بد گرفت و گفت: بیعت طلحه ناپایدار و ناقص است.^۳

اما چند روزی که گذشت و خبری از امتیازات خاص از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام نشد، زبیر و طلحه نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و به او گفتند: آیا می‌دانی برای چه با تو بیعت کردیم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: آری، بر پایه شنیدن و پیروی کردن، و بر پایه آنچه با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردید. اما آن دو گفتند: چنین نیست، ما بر این پایه با تو بیعت کردیم که با تو در کار خلافت شریک باشیم. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: چنین نیست، شما با من در همه زمین‌ها باید همراه باشید.

در حقیقت زبیر خواهان به دست گرفتن عراق بود و طلحه خواهان یمن. آنان وقتی که دریافتند حضرت علی علیه السلام سهمی از حکومت نصیب آنان نخواهد کرد، بنا را بر اعتراض و شکایت نهادند. زبیر در میان قریش ایستاد و گفت: این پاداش ماست که علی به ما داده است. ما در خصوص عثمان همراه علی بودیم تا جایی که ثابت کردیم عثمان گناهکار است و باعث کشته شدن عثمان شدیم. علی در خانه بود و اما سرانجام خلافت را در دستان خود گرفت. حال که خلافت را در دست گرفته است به سوی ما

۱. ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی؛ الفتوح، تحقیق غلامرضا طباطبایی مجد، ترجمه محمد مستوفی هروی، تهران:

انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ش؛ ص ۳۹۰.

۲. ابن ابی الحدید؛ پیشین، ص ۷۱.

۳. ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی؛ پیشین، ص ۲۹۳.



نمی‌آید و دیگران را بر ما برگزیده است. طلحه گفت: سرزنشی نیست مگر این نبود که ما هر سه از اهل شورا بودیم. ما از علی خشنود نبودیم ولی با این حال با او بیعت کردیم. اما امروز از حقان منع شده‌ایم، ما خطا کردیم و از خطای خود باز می‌گردیم. سخنان طلحه و زبیر به اطلاع امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. افرادی مانند ابن عباس به امیرالمؤمنین علیه السلام پیشنهاد کردند که به زبیر حکومت بصره و به طلحه حکومت کوفه را بده، تا مخالفت‌ها بخوابد. اما امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کوفه و بصره شهرهای ثروتمندی هستند، اگر این دو به زمامداری آن دو شهر برسند افراد سفیه و نادان را به سوی خود جلب می‌کنند، و اشخاص ضعیف و ناتوان را به سختی و مشقت می‌اندازند. اگر قرار بود کسی را به واسطهٔ نفع و ضرر آن، به کار حکومت بگمارم، معاویه را بر شام می‌گماشتم. از حرص و آز این دو بر حکومت کوفه و بصره، ضرری متوجه من نخواهد شد.^۱

پس از آن که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به معاویه نامه نوشت تا بیعت او و مردم شام را بگیرد، معاویه نامه‌ایی برای زبیر بن عوام نوشت و همراه مردی از قبیله عمیس برای او فرستاد. متن آن نامه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم. برای زبیر بن عوام بندهٔ خدا و امیر مؤمنان، از معاویه بن ابی سفیان: سلام بر تو باد و بعد، من از مردم شام برای تو تقاضای بیعت کردم، پذیرفتند و بر آن کار هجوم آوردند همان‌گونه که سپاهیان هجوم می‌آورند. هر چه زودتر خود را به کوفه و بصره برسان و مبادا پسر ابی طالب بر تو در رسیدن به بصره و کوفه پیشی بگیرد که بعد از تصرف آن دو شهر چیزی باقی نخواهد بود. برای طلحه بن عبیدالله هم بیعت گرفته‌ام که پس از تو خلیفه باشد. اکنون شما دو تن آشکارا مطالبهٔ خون عثمان کنید و مردم را بر این کار فرا خوانید و کوشش کنید و دامن همت به کمر زنید، خدایتان پیروز و دشمنان شما را زبون فرماید.

هنگامی که این نامه به دست زبیر رسید خوشحال شد و طلحه را از آن آگاه کرد و نامه را برای او خواند و آن دو شک و تردید نکردند که معاویه خیرخواه آن دو است. بنابراین بر ضد امیرالمؤمنین علی علیه السلام متحد شدند.^۲ و خونخواهی عثمان را بهانه کردند و به بهانهٔ عمره از مدینه خارج شدند. هر کسی را که در راه مکه می‌دیدند، می‌گفتند: بیعتی از علی بر گردن ما نیست و ما با زور و اجبار با او بیعت کردیم؛ هنگامی که این سخن آنان به اطلاع حضرت علی علیه السلام رسید، فرمود: خداوند آنان را و خانه‌هایشان را از رحمت خود دور بدارد، همانا به خدا سوگند به خوبی می‌دانم که خود را به بدترین وضع به کشتن می‌دهند و بر هر کسی

۱. دینوری، ابن قتیبه؛ الامامة والسياسة، ترجمة سيد ناصر طباطبائي، تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۰ش؛ ص ۷۸.

۲. ابن ابی الحدید؛ پیشین، ص ۹۲.



هم که وارد شوند، بدترین روز را برایش به ارمغان می‌برند. به خدا سوگند که آهنگ عمره ندارند. آنان به دو چهره تبهکار پیش من آمدند و با دو چهره که از آن مکر و شکستن بیعت آشکار بود، برگشتند. به خدا سوگند از این پس آن دو با من برخورد و دیدار نمی‌کنند مگر در لشکری انبوه و خشن و در آن خود را به کشتن می‌دهند؛ از رحمت خدا بدور باشند.^۱

این دو در نهایت سردمدار ناکثین شدند و بیعت و پیمان خود را آشکارا شکستند و همراه عایشه در جنگ جمل مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند و ادعا کردند، قبل از این، ظاهری و زبانی بیعت کرده بودند و هیچ‌گاه از صمیم قلب بیعت نکردند. حضرت علیه السلام هم در پاسخ به آن‌ها فرمود:

فَقَدْ أَقْرَبَ بِالْبَيْعَةِ وَادَّعَى الْوَلِيَجَةَ فَلَيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيهَا خَرَجَ مِنْهُ؛^۲ پندار دبا دستش بیعت کرده است، نه با دلش. پس بدانچه به دستش کرده اعتراف می‌کند، و به آنچه به دلش بوده ادعا. پس بر آنچه ادعا کند دلیلی روشن باید، یا در آنچه بود و از آن بیرون رفت در آید.

هرچند که فتنه ناکثین در ابتدای حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام سرکوب شد. ولی حضور برخی اصحاب سرشناس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این فتنه و حمایت عایشه به عنوان ام‌المؤمنین از آن‌ها پایه‌هایی را که باید محکم بنا می‌شد، متزلزل کرد. جنگ جمل اولین جنگی بود که دو طرف آن را مسلمانان تشکیل می‌دادند، بنابراین با توجه به آمار زیاد کشته‌شدگان، صدمات جبران‌ناپذیر روحی و اقتصادی به جامعه اسلامی وارد کرد. مخصوصاً آنکه حس انتقام‌جویی در دل مسلمانان دو طرف ایجاد شد. بسیاری از مردم بصره پس از آن، امام علی علیه السلام را به عنوان قاتل عثمان می‌شناختند و هیچ‌گاه نتوانستند قلباً به امیرالمؤمنین علیه السلام وصل شوند و بیعتی استوار داشته باشند و بعد از آن بود که همواره دو گروه شیعیان عثمان و شیعیان علی علیه السلام در یک جامعه اسلامی مقابل هم قرار گرفتند.

قاعدين

قاعدين به کسانی گفته می‌شود که بنا به دلایل مختلفی در جنگ حضور پیدا نمی‌کردند. قعود در لغت به معنای «ضد قیام» است.^۳ بر اساس آیه ۹۵ سوره مائده که می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي الْأَقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

۱. همان، ص ۹۲.

۲. رضی، محمد بن الحسین؛ پیشین، خطبه ۸.

۳. خادم‌لو، مهدی رضا؛ «قاعدين دلایل، انگیزه‌ها و نتایج عملکرد آنان در زمان خلافت علی (علیه السلام)»، نشریه تاریخ پژوهان، ۱۳۸۶، شماره ۱۲؛ به نقل از عبدالرحیم صفی‌پور، منتهی الارب فی لغة العرب، ج ۳، ص ۱۰۴۱.

غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ. قاعدین در مقابل «جهاد» و به معنای «نشستگان»، «نشینندگان» یا «بازنشستگان» به کار رفته است. قاعدین در صدر اسلام به دو دسته عمده تقسیم می شدند:

- گروه اول کسانی بودند که به دلایل ناتوانی جسمی و روحی، زن و کودک بودن و ... توان شرکت در جنگ را نداشتند، بنابراین عذر آنان موجه بود.

- گروه دوم، افرادی بودند که توانایی جنگیدن را داشتند، اما به دلایلی از جهاد خودداری می کردند. این گروه هم یا کسانی بودند که به دلیل «عافیت طلبی» و «پرهیز از خطر» از شرکت در جنگ خودداری می کردند، و یا افرادی که به نظر می رسد «عافیت طلب» و «ترسو» نبودند، حتی برخی از آنان مردان جنگی و فرماندهان لایقی نیز بودند؛ اما با توجه به شرایط سیاسی - اجتماعی آن زمان از شرکت در جنگ خودداری کردند.^۱

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام هم افرادی بودند که حضرت را یاری نمی کردند و جزء گروه قاعدین محسوب می شدند. یکی از این افراد که صدمات جبران ناپذیری به حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد کرد، ابوموسی اشعری بود.

ابوموسی اشعری

عبد الله بن قیس بن سلیم، مشهور به ابوموسی اشعری، از اهالی یمن و از یاران پیامبر خداست که در مکه به اسلام گروید. او صدایی خوش داشت و به قرائت قرآن، مشهور بود. پیامبر صلی الله علیه و آله او را به حکومت مناطقی از یمن گماشت و در زمان عمر و پس از عزل مغیره، فرماندار بصره شد. او به هنگام حکومت بر بصره، بسیاری از مناطق ایران از جمله اهواز، شوشتر، جندی شاپور، اصفهان و قم را گشود. در آغاز خلافت عثمان، همچنان فرماندار بصره بود که عثمان، وی را عزل کرد و عبدالله بن عامر را که جوانی کم سن و سال و از امویان بود، بر بصره گماشت. در سال ۳۴ هجری هنگامی که کوفیان بر عثمان و فرماندار وی (سعید بن عاص) شوریدند، به درخواست آنها و موافقت عثمان، ابوموسی فرماندار کوفه شد.^۲

۱. همان، به نقل از علامه حلی، تبصرة المتعلمین فی احکام الدین، ص ۸۷ و در باره جنگ های صدر اسلام، واقعی، مغازی.

۲. محمدی ری شهری، محمد؛ دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، قم: حدیث و تاریخ، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۶؛ ج ۱۳، ص ۶۵، به نقل از تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۵۴۸؛ الفتوح، ج ۴، ص ۱۹۸؛ الإمامة





زمانی که خبر قتل عثمان و بیعت مردم با امیرالمؤمنین علی علیه السلام به اهل کوفه رسید، نزد ابوموسی اشعری رفتند و گفتند: چرا با امیرالمؤمنین بیعت نمی کنی؟ ابوموسی گفت: صبر می کنم تا ببینم چه اتفاقی خواهد افتاد و چه خبری می رسد؟ هاشم بن عتبہ مرقال^۱ به او گفت: «می خواهی چه خبری به تو برسد. مردم عثمان را کشتند و خاص و عام انصار با علی علیه السلام بیعت کردند. می ترسی اگر با امام علی علیه السلام بیعت کنی عثمان از آن جهان باز گردد و تو را سرزنش کند؟» سپس هاشم با دست راست، دست چپ خود را گرفت و گفت: «دست چپ از آن من و دست راستم از آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. با او بیعت کردم و به خلافتش راضی شدم.» بدین صورت دیگر عذری برای ابوموسی نماند، برخاست و بیعت کرد و بعد از او دیگر بزرگان کوفه نیز با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کردند.^۲

در اصلاحات سیاسی که حضرت انجام داد، تمام عمال عثمان را برکنار کرد، به جز ابوموسی اشعری که با توصیه مالک اشتر بر جایگاه خود ابقا شد.^۳

در جریان جنگ جمل هنگامی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ذی قار وارد شد، نمایندگان خود را به کوفه اعزام کرد تا سپاه کوفه را به سوی امام علیه السلام برای جنگ جمل بسیج کنند. کوفیان برای مشورت در باره ملحق شدن به سپاه امام علیه السلام نزد ابوموسی آمدند و از وی نظر خواستند. ابوموسی گفت: راه آخرت این است که بر جای خود بمانید و راه دنیا این است که حرکت کنید. نمایندگان امام علیه السلام او را سرزنش کردند. اما ابوموسی گفت: به خدا بیعت عثمان بر گردن من و امام شمامست. اگر بخواهیم جنگ کنیم که قاتلان عثمان کشته نشوند، ما نمی جنگیم.

امام علی علیه السلام پس از اطلاع از سخنان ابوموسی، عبدالله بن عباس و مالک اشتر را به کوفه فرستاد. آن ها با ابوموسی سخن گفتند و چون نتیجه نگرفتند از بعضی مردم کوفه خواستند تا ابوموسی را راضی کنند. اما ابوموسی نطقی ایراد کرد و جنگ با ناکثین را فتنه خواند او گفت: «ای مردم کوفه از من اطاعت کنید تا پناهگاه اعراب شوید. مظلومان به شما پناه آورند و درماندگان در پناه شما ایمن شوند. ای مردم

والسیاسة، ج ۱، ص ۱۵۱؛ وقعة صفین، ص ۵۰۰؛ تاریخ دمشق، ج ۳۲، ص ۱۴ و ۲۲؛ أسد الغابة، ۳: ۳۶۴-۳۱۳۷، و ۳۶۵: ۳۱۳۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ۳: ۵۲۶-۵۹۵۳ و ۷۴۱: ۶۶۹۶؛ الطبقات الکبری، ۴: ۱۰۵-۶ و ج ۶: ۱۶-۲: ۳۴۴ و ۱۰۷: ۴ و ۱۰۸، و ۶: ۱۶-۴: ۱۱۰؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۹۴، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳ و ۱۱۱؛ سیر أعلام النبلاء، ۲: ۳۹۰-۸۲؛ الاستیعاب، ۳: ۱۰۴-۱۶۵۷؛ تهذیب الکمال، ۱۵: ۴۴۷-۳۴۹۱، ۹۷؛ الإحصاء، ۴: ۱۸۱-۴۹۱۶؛ معجم البلدان، ۴: ۳۹۷.

۱. او از شیعیان با وفای امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در جنگ صفین شهید شد.
 ۲. رجبی (دوانی)، محمد حسین: کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه امام حسین علیه السلام، ۱۳۷۸؛ ص ۱۷۶، به نقل از الفتوح ابن اعثم کوفی، ج ۱ و ۲، ص ۴۳۸.
 ۳. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح: پیشین، ص ۱۲۶.



وقتی فتنه به شما روی می‌آورد با شک و تردید همراه است و چون می‌گذرد، حقیقت آن روشن می‌شود. این فتنه تفرقه‌انداز معلوم نیست از کجا نشأت گرفته است و به کجا خواهد رسید. شمشیرهای خود را غلاف کنید و در گوشه خانه‌هایتان بنشینید. کسی که در فتنه در خواب باشد بهتر است از کسی که ایستاده باشد و کسی که ایستاده باشد بهتر از کسی است که در آن بدود.» اما زید بن صوحان و حجر بن عدی و عدی بن حاتم و هند بن عمرو برخاستند و مردم را به اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام فرا خواندند. بدین صورت مردم بسیج شدند. سپس امام علیه السلام ابوموسی را عزل کرد و قرظة بن کعب انصاری را به حکومت کوفه منصوب کرد و به ابوموسی نوشت: «علاقه تو به زمامداری کوفه مانع از آن می‌شود که دستور مرا اجرا کنی. حسن و عمار را فرستادم تا مردم را حرکت دهند و قرظة بن کعب را زمامدار شهر کردم. از کار ما با مذمت و خفت کناره‌گیری کن. اگر کنار نیروی دستور داده‌ام تو را بیرون کنند و اگر مقاومت کنی و بر تو غلبه یابند، پاره پاره‌ات کنند».

هنگامی که نامه حضرت علی علیه السلام به ابوموسی رسید، کناره‌گیری کرد و مردم به سوی امیرالمؤمنین علی علیه السلام حرکت کردند. اما تلقینات سوء ابوموسی اشعری با قیافه ظاهر الصلاحش در برخی از اهل کوفه مؤثر واقع شده بود؛ زیرا از کوفه، پایگاه و اردوگاه بزرگ مسلمانان، آن گونه که انتظار می‌رفت، در اجابت فرمان خلیفه نیروی چشم‌گیری بسیج نشد.^۱ بعد از آن ابوموسی در عرض، منطقه‌ای از سرزمین شام مستقر شد،^۲ و از صحنه سیاست خارج شد تا زمانی که در جریان انتخاب حکم در حکمیت بعد از جنگ صفین توسط اشعث بن قیس و یارانش بر امام علیه السلام تحمیل شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام عداوت و حماقت ابوموسی را می‌شناخت برای همین راضی نبود که او حکم شود. ولی سپاهیان حرف او را قبول نکردند و در فرستادن ابوموسی اصرار کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم به ناچار پذیرفت. در نهایت با حماقت ابوموسی، حکمیت به نفع معاویه پایان یافت و ابوموسی رأی به عزل امیرالمؤمنین علیه السلام داد. بعد از آن ابوموسی ظاهراً از شرم امیرالمؤمنین علیه السلام و ترس اصحاب او و شماتت مردم بازنگشت و از همان جا به مکه رفت.^۳

در تاریخ، قضاوت‌ها و تحلیل‌های مختلفی در باره ابوموسی اشعری و عملکرد وی در حکمیت آمده است. برخی او را مردی ساده لوح می‌خوانند که فریب عمروعاص را خورد و بعد هم شرمگین و پشیمان شد. اما به نظر می‌رسد چنین نیست. همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدای انتخاب حکم فرموده بود

۱. رجبی دوانی، محمد حسین؛ پیشین، ص ۱۸۱ تا ۱۸۴، به نقل از طبری ۵۱۲/۳.

۲. منقری، نصر بن مزاحم؛ وقعة صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ش؛ ص ۶۹۰.

۳. نگاه کنید به همان، ص ۷۳۹ تا ۷۵۷ و کوفی، پیشین، ص ۶۹۵ تا ۷۰۲.



او مردی ساده بود که فریب دادن او از سوی عمروعاص بسیار سهل بود اما آنچه حضرت تأکید داشت سابقهٔ عداوت ابوموسی با امیرالمؤمنین علیه السلام بود که این عداوت در داوری او تأثیر گذاشت. به نظر می‌رسد ابوموسی در پایان داوری تظاهر کرد که فریب خورده است زیرا بعد از آن همه سفارش از سوی افراد مختلف که مبادا فریب بخوری و حتی در لحظهٔ آخر ابن عباس هم به او تأکید کرد که زودتر از عمروعاص نظر خود را اعلام نکن، بعید است که باز هم فریب خورده باشد. بعد از داوری هم به عرض بازنگشت بلکه می‌توان گفت از ترس خشم امام علیه السلام یا اصحاب به مکه پناه برد. همان‌طور که پیش از این آوردیم ابوموسی در بیعت با امام علیه السلام تعلل کرد. شاید آنقدر شیفتهٔ عثمان بود که نور ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را نتوانست ببیند و در بیعت تأخیر کرد. بعد از آن هم مانع پیوستن کوفیان به سپاه امام علیه السلام در جریان جنگ جمل شد و در گفتگوهای خود با عمروعاص این اعتقاد را داشت که قاتلان عثمان نزد امیرالمؤمنین علیه السلام است. شاید کینهٔ او از امام علیه السلام زمانی شدت گرفت که به دستور ایشان از دارالامارهٔ کوفه اخراج شد و موقعیت و اعتبار خود را از دست داد. در هر صورت ابوموسی از کسانی است که به خلفای پیشین وفادار بوده و خدمت می‌کرده ولی بزرگ‌ترین خیانت را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرده است و از کسانی شد که حضرت او را در قنوت نماز خود در کنار اسم معاویه لعن می‌کرد. این خیانت ابوموسی صدمات جبران‌ناپذیری را به حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام زد که یکی از این صدمات، جدا شدن گروهی به اسم خوارج است.

مادیگری و حب دنیا

اهل کوفه

بعد از حکومت سه خلیفهٔ پیشین، روح مادیگری بر کل جامعهٔ اسلامی حکمفرما شده بود. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضور در جهاد به فرمودهٔ قرآن کریم برای رسیدن به یکی از دو نیکی‌ها بود: پیروزی و سرافرازی اسلام یا شهادت. اما به سبب تغییر ارزش‌ها پس از رحلت اکرم صلی الله علیه و آله بنابر شواهد و قرائن تاریخی، جهادها با هدف کسب غنائم و اسیر کردن زنان و کودکان صورت می‌گرفت. کوفیان بعد از جنگ جمل، توقع دستیابی به زنان بصره و غنائم بسیاری داشتند اما امیرالمؤمنین علیه السلام مانع دست درازی آنان به مال و ناموس بصریان شد. یکی از یاران آن حضرت گفت: چرا کشتن اینان برای ما حلال است ولی کشتن و اسیر کردنشان برای ما حرام؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مسلمانان را نمی‌توان به اسارت گرفت و اموال آنان را به غنیمت برد جز آنچه را در جنگ به کار برده‌اند. حتی یاران ایشان در اسیر گرفتن زنان اصرار داشتند تا جایی که حضرت علیه السلام فرمود: بگویند عایشه سهم کدام یک از شما می‌شود؟ با این حرف

بنابراین، کوفیان که تا قبل از آن همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، در جنگ‌های بعدی که از طرف امام علیه السلام خوانده می‌شدند، ایشان را اجابت نمی‌نکردند و بهانه‌های مختلفی می‌آوردند. برای نمونه هنگامی که امام علی علیه السلام از جنگ خوارج فارغ شد برای مردم خطبه‌ای خواند، بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم، خداوند به شما احسان کرد، و در یاری کردن شما، شما را عزت بخشید. اینکه بلافاصله به طرف دشمن خود به سوی شام حرکت کنید. اما آن‌ها گفتند: یا امیرالمؤمنین تیرهای ما تمام شد و شمشیرهای ما کند گردید. و سرهای نیزه‌های ما کار نمی‌کند و بیشتر آن‌ها شکسته شده‌اند، ما را به طرف شهر خودمان برگردانید تا خود را با بهترین وسائل مستعد کنیم و برای دشمن خود را آماده سازیم. گروهی از ما در این جنگ کشته شده‌اند، یا امیرالمؤمنین بر عده‌ما بیغزا و تا ما با تعداد بیشتری به طرف دشمن خود رهسپار گردیم. بکر بن عیسی نقل می‌کند: علی علیه السلام برای مردم خطبه خواند، و آن‌ها را برای جنگ با معاویه دعوت کرد. اما آن‌ها گاهی می‌گفتند سرد است و گاهی جواب می‌دادند گرم است، و با این بهانه‌ها از جهاد فرار کردند و از اطراف آن حضرت پراکنده شدند.^۲ بنابراین به بهانه‌های مختلف در یاری امام علیه السلام کوتاهی می‌کردند.

کوفیان چنان مشغول دنیاپرستی شده بودند که دیگر حرف‌های امام خود را نمی‌شنیدند تا آنجا پای بیعت خود بودند که منافاتی با دنیای آن‌ها نداشته باشد. خو گرفتن به دنیا، دین آن‌ها را به باد داده بود و جرأت معاویه را برای دشمنی با حضرت علیه السلام بیشتر کرده بود. پس از جریان حکمیت، روزی معاویه از ابو العریان پرسید: ای هیثم عراقیان بیشتر به علی علاقه دارند یا شامیان به من؟ او پاسخ داد: عراقیان قبل از اینکه در بین آن‌ها اختلاف پیدا شود بیشتر از علی حمایت می‌کردند تا شامیان از تو. زیرا مردم علی را به خاطر دین دوست داشتند، ولی شامیان برای دنیا پیرامون تو را گرفته بودند، اهل دین صبور هستند چون بصیرت و بینایی دارند. ولی اهل دنیا دنبال طمع هستند و همه چیز را فدای دنیا می‌کنند، ولی اکنون اهل عراق هم دین را رها کردند و متوجه دنیا شدند و به سوی تو می‌آیند.^۳

تقسیم عادلانه بیت المال، بزرگان کوفه را که با حضرت بیعت کرده بودند نیز از حضرت دور کرده بود. ثقفی به نقل از مغیره ضبّی می‌گوید: بزرگان اهل کوفه و سران قبائل با علی علیه السلام مخالف بودند؛

۱. همان، ص ۱۸۶، به نقل از اخبار الطوال، ص ۱۸۸ و اعیان الشیعه، ص ۴۶۲/۱.

۲. ابن هلال ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد؛ الفارات، ترجمه عزیز الله عطاردی، انتشارات عطارد، ۱۳۷۳ش؛ ص ۳۶ تا ۴۱.

۳. همان، ص ۲۹۳.





زیرا آن حضرت بیش از آنچه استحقاق داشتند به آن‌ها نمی‌داد، آن‌ها همه طرفدار معاویه بودند زیرا او به هر یک از اشراف دو هزار درهم می‌داد.^۱ بزرگان و اشراف از امیرالمؤمنین علیه السلام انتظارتی داشتند که با روحیه عدالت‌پیشه امیرالمؤمنین علیه السلام سازگار نبود برای همین امام را یاری نمی‌کردند. گروهی از یاران امام علی علیه السلام که مشاهده می‌کردند، معاویه به هر کس هر چه دلش می‌خواهد، می‌دهد و اشراف، عرب و قریشیان را بر دیگران برتری می‌بخشد نزد حضرت رفتند و گفتند: «یا امیرالمؤمنین این اموال را تقسیم کن و اشراف و اعراب را بر دیگران فضیلت بده، و قریشیان را بر موالیان و غیر عرب امتیاز عطا کن، و در غیر این صورت آن‌ها از شما فرار می‌کنند و به طرف دشمنان می‌روند». امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: شما به من امر می‌کنید من با ستم و تعدی از مردم یاری نخواهم. نه، به خداوند سوگند این کار را نخواهم کرد، و با ظلم مردم را به یاری طلب نخواهم کرد تا آنگاه که آفتاب طلوع می‌کند و ستاره در آسمان می‌درخشد. به خداوند سوگند اگر اموال آن‌ها در اختیارم بود باز هم با مردم مساوات می‌کردم، در حالی که این اموال متعلق به مردم است، سپس حضرت علیه السلام مدتی سکوت کرد و بار دیگر سخن آغاز کرد و گفت: هر کس مالی دارد باید آن را در طریق فساد خرج نکند، و از گناه و معصیت دوری نماید، کسی که مال خود را در راه غیر مشروع مصرف نماید، تذبذیر و اسراف کرده است، این اشخاص با صرف اموال خود از طریق غیر مشروع در میان مردم نامی برای خود به دست می‌آورند، و اسم خود را بر سر زبان‌ها می‌اندازند ولی نزد خداوند مقامی ندارند.^۲

دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام به تمام اقشار کوفه سرایت کرده بود. حتی فقها،^۳ عابدان و زاهدانی بودند که از حضرت کناره گرفته بودند. ابو عبدالرحمان سلمی قاری از کسانی بود که با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمن شده بود، عطاء بن سائب می‌گوید: مردی به ابو عبدالرحمان اصرار کرد و گفت: تو را به خداوند سوگند می‌دهم آیا با علی علیه السلام دشمنی می‌کنی و او را ناسزا می‌گویی چون روزی که علی علیه السلام بیت المال را در کوفه تقسیم می‌کرد به شما و خاندانت چیزی نداد، او پاسخ داد: آری صحیح است.^۴

امیرالمؤمنین علیه السلام آنقدر دل خسته از مردم کوفه شده بود که دعا می‌کرد ای کاش بین آن‌ها حضور

۱. همان، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۴۹ و ۵۰.

۳. تقفی در غارات خود اسمای فقها را آورده است: مره همدانی که به علی علیه السلام جسارت می‌کرد. بقیه عبارت بودند از مسروق بن اجدع، اسود بن یزید، ابو وائل شفیق بن سلمه، شریح بن حارث قاضی، ابو برده بن ابوموسی اشعری، عبد الله بن قیس، که گریخت و به مکه رفت؛ ص ۳۰۰.

۴. همان، ص ۳۰۱.



نداشته باشد. ابو صالح حنفی گوید: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دیدم که بر منبر خطبه می خواند. او قرآن را بالای سرش گذاشته بود و برگ های آن روی سرش ریخته بود، در این هنگام می گفت: بار خدایا! آن ها مرا از آنچه در قرآن می باشد منع کردند، اینک مرا از برکات آن سرشار کن. بار خدایا! من آن ها را دوست نمی دارم، و آن ها هم مرا دوست نمی دارند، من آن ها را خسته کرده ام، و آن ها نیز مرا خسته کرده اند آن ها مرا وادار کردند که اخلاق و طبیعت خود را از دست بدهم، و مطالبی بگویم که از من سابقه نداشته است. بار خدایا! بهتر از آن ها را به من بده و بدتر از مرا نصیب آنان بگردان، خداوندا! دل آن ها را ذوب کن همان گونه که نمک در آب ذوب می گردد. بار خدایا! من از آن ها ناراحت هستم، و آن ها هم از من ناراحت می باشند، مرا از آن ها راحت کن و آن ها را هم از من راحت ساز.»^۱

اهل بصره

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت رسید عثمان بن حنیف انصاری را به حکومت بصره منصوب کرد. بصره که در زمان عمر بن خطاب تأسیس شده بود تا آن زمان حاکم شایسته ای نداشت و هر کس به حکومت می رسید به زراندوزی و استفادهٔ شخصی از بیت المال می پرداخت. مردم بصره عدالت اقتصادی را هیچ گاه درک نکرده بودند. به همین دلیل زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حکومت رسید و از بیت المال به طور مساوی تقسیم کرد، بسیاری از مردم بصره با حضرت علیه السلام دشمن شدند. ابو فاخته غلام ام هانی می گوید: نزد امام علی علیه السلام بودم مردی با لباس سفر وارد شد و گفت: یا امیرالمؤمنین از شهری آمده ام که در آن دوستی نداری. امام فرمود: از کجا می آیی؟ عرض کرد: از بصره، فرمود: آری اگر توانایی داشتند که مرا دوست بدارند، دوست می داشتند و من و شیعیان هم در عهد خدا ثابت هستیم نه یکی کم و نه یکی زیاد می شود، تا روز قیامت برسد.^۲

به نظر می رسد که مردم با امام علی علیه السلام بیعت کردند تا به دنیای خود برسند نه به آخرت. از این رو وقتی عدالت ایشان را دیدند، روی گردان شدند.

یحیی بن عروه می گوید: هر گاه نزد عروه از علی سخن گفته می شد او سخنان ناروایی دربارهٔ علی علیه السلام بر زبان جاری می کرد، و می گفت ای فرزند! مردم از این جهت از علی کناره گیری کردند، که سود دنیایی نزد او نداشتند.^۳

۱. همان، ص ۲۴۹.

۲. همان، ص ۲۹۹.

۳. همان، ص ۳۰۳.



مردم مدینه

مردم مدینه همان کسانی هستند که برای بیعت با امام علیه السلام به خانه ایشان هجوم آوردند و تمام شروط امام برای قبول حکومت را پذیرفتند. ولی بعد از مدتی که عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده کردند، نتوانستند در مقابل آن تاب بیاورند و از ایشان گروه گروه جدا می شدند و به معاویه می پیوستند. حضرت علیه السلام وقتی از ماجرا خبردار شد، نامه ای برای سهیل بن حنیف انصاری که از سوی آن حضرت حاکم مدینه بود، با این مضمون فرستاد:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجَالًا مِّنْ قِبَلِكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَيَّ مُعَاوِيَةَ، فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَكَ مِنْ عَدْوِهِمْ، وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ، فَكَفَى لَهُمْ عِيًّا، وَلَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا، فِرَازُهُمْ مِنْ أَهْدَى وَالحَقِّ، وَإِيضًا عَنْهُمْ إِلَى العَمَى وَالْجَهْلِ، وَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، وَمُهْطِعُونَ إِلَيْهَا قَدْ عَرَفُوا العَدْلَ وَرَأَوْهُ، وَسَمِعُوهُ وَوَعَوْهُ، وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الحَقِّ أُسْوَةٌ، فَهَرَبُوا إِلَيَّ الأَثَرَةَ، فَبَعْدًا لَهُمْ وَسُحْقًا!! إِنَّهُمْ - وَاللَّهِ - لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرِ، وَلَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلٍ، وَإِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هَذَا الأَمْرِ أَنْ يُدَلِّلَ اللهُ لَنَا صَعْبَهُ، يُسَهِّلَ لَنَا حَزَنَهُ، إِنْ شَاءَ اللهُ، وَالسَّلَامُ! أما بعد، به من خبر رسیده است از مردمی که نزد تو به سر می برند، بعضی پنهانی نزد معاویه می روند، دریغ خور که شمار مردانت کاسته می گردد، و کمکشان گسسته. در گمراهی آنان و رهایی ات از رنج ایشان، بس بود از حق شان گریختن و به کوری و نادانی شتافتن. آنان مردم دنیاند روی بدان نهاده و شتابان در پی اش افتاده. عدالت را شناختند و دیدند، و شنیدند و به گوش کشیدند، و دانستند مردم به میزان عدالت در حق یکسانند پس گریختند تا تنها خود را به نوایی برسانند. دور باشند از رحمت خدا. به خدا آنان از ستمی نگریختند و به عدالت نرسیدند. ما در این کار امیدواریم خدا دشوار آن را برای ما خوار، و ناهموارش را هموار سازد، ان شاء الله، والسلام.

کارگزاران دنیا زده - دنیاگرایی برخی کارگزاران

یکی از دلایلی که باعث می شد برخی کارگزاران و یاران امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان جدا شوند و اغلب به معاویه بپیوندند، اختلاس و خیانت در اموالی بود که توسط امیرالمؤمنین علیه السلام به آن ها سپرده شده بود. آن ها معمولاً یا والیان شهرهای مختلف بودند، یا مأموران جمع آوری مالیات و خراج. از این رو با وجود

اعتمادی که حضرت علیه السلام به آن‌ها کرده بود و آن‌ها را متصدی و نگهبان بیت المال کرده بود، دست درازی می‌کردند و از حضرت جدا می‌شدند.

منذر بن جارود

منذر ابن جارود بن عمرو بن حبیش العبدی از قبیلهٔ عبدالقیس در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله متولد شد.^۱ منذر بن جارود در زمان حضرت علی علیه السلام جزء سپاهیان ایشان بود و در جنگ‌های جمل و صفین در رکاب ایشان حضور داشت. بعد از پایان جنگ جمل، منذر بن جارود از امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون فتنهٔ آخر الزمان سؤال کرد. امیرالمؤمنین شرح فتنه‌ای که در آخر الزمان وقوع می‌یابد را برای منذر و دیگران گفت و همه بسیار گریستند. در آخر حضرت فرمود: «ای منذر، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که قیامت نمی‌آید مگر بر سر اشرار خلق و آن روز آدینه و اول ماه محرم است. سپس فرمود: ای مسلمانان، ترس از آن روز همه را فرا می‌گیرد. در اعمال صالح و کارهای نیک سعی کنید تا از جمله اشرار نباشید. اللهم صل علی محمد الکریم فی التّسب الرفیع فی الحسب التّقی المتّخب الرّزکی المقرّب سلیل عبد المطلب سید العرب و العجم صلّی الله علیه و آله. و سپس حضرت از منبر فرود آمد».^۲

در جریان آمادگی سپاه برای عزیمت به جنگ صفین گروهی از یاران معاویه به اعتراض نسبت به عملکرد و سیاست‌های او پرداختند. لشکریان امام علی علیه السلام این خبر را شنیدند. منذر بن جارود به نمایندگی از طرف یاران امام علیه السلام برخاست و گفت: یا علی! پناه می‌بریم به خدا اگر ما با تو اینچنین که لشکر معاویه با او سخن گفتند، ما هم با تو سخن بگوییم. خدای تعالی تو را به ما و اهل اسلام ارزانی دارد و بر کرامت و مسرت و حشمت و دولت تو بیفزاید. هر چه تو دستور بدهی صلاح و سعادت ما همان است. اگر جماعتی را به جنگ معاویه بفرستی و گروهی را بازگردانی، هر دو از سوی تو امری است که اطاعتش بر ما واجب است. تو برای ما به منزلهٔ پدری مشفق هستی و ما نسبت به تو مانند فرزندان مطیع. خداوند روزی را نیاورد که ما شاهد ناراحتی و رنج تو باشیم. خداوند زندگی حسن و حسین را طولانی کند. تا جان داریم خدمت شما هستیم و اطاعت و فرمانبرداری شما را واجب می‌دانیم. لشکریان امام علیه السلام منذر را تحسین کردند و تأیید کردند.^۳

هنگامی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیرامون جنگ صفین با یارانش به مشورت پرداخت، منذر بن

۱. ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی؛ پیشین، ص ۱۰۴۷.

۲. همان؛ ص ۴۴۲.

۳. همان، ص ۵۷۹.





جارود گفت: یا امیرالمومنین! شام سر فرود نخواهد آورد، مگر آنکه عراق از بین برود و عراق نیز جز به نابودی شام خشنود نمی‌شود. به نظر من اگر با آنان سخن بگوییم شاید بر بینش ایشان افزوده شود، در غیر این صورت دو کار در پیش خواهیم داشت، یا بار دیگر با آنان می‌جنگیم و حد را بر ایشان جاری می‌کنیم و یا این که آنان را همچون سگان شکاری فراری خواهیم داد.^۱

بعد از فریب معاویه و عمرو عاص در باره حکمیت، میان بسیاری از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام شکاف افتاد ولی منذر بن جارود به امام علی علیه السلام گفت: ما سخن معاویه و عمرو عاص را شنیدیم و بر باطن و ظاهر ایشان واقف هستیم. اکنون اگر می‌خواهید که با این قوم جنگ کنید هنوز لشکر ما قدرت ایستادگی دارد و ما نیز همگی مطیع و فرمان بردار تو هستیم.^۲

بعد از جنگ صفین، امام علی علیه السلام منذر بن جارود عبدی را والی اصطخر فارس کرد. بعد از مدتی به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر رسید که منذر چهل هزار درهم از اموال بیت المال را برداشته است و استفاده شخصی کرده است.^۳ امام علیه السلام بلافاصله نامه‌ای به این مضمون برایش فرستاد:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلَاحَ أَيْكَ غَرَّرَنِي مِنْكَ وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هُدْيَهُ وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رَقِيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ هُوَاكَ أَنْقِيَادًا وَلَا تُبْقِي لِأَخْرَتِكَ عَتَادًا تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ أَخْرَتِكَ وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ وَ لَكِنَّ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا جَمَلُ أَهْلِكَ وَ شَسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ وَ مَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ نَعْرٌ أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ أَوْ يُعَلَى لَهُ قَدْرٌ أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى خِيَانَتِهِ فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛^۴ اما بعد، براستی که پاکی و صلاحیت پدرت مرا نسبت به تو فریفت، و من گمان می‌کردم تو هم روش پدر را پیش خواهی گرفت و راه او را خواهی رفت. اما متأسفانه آن طور که به من گزارش رسیده است تو از فرمانبرداری هوای نفس خود دست بردار نیستی و برای آخرت توشه‌ای ذخیره نکردی. آبادی دنیایت را با خرابی آخرت به دست آوری و با تباهی دینت، فامیلت را به نان و نوارسانی و اگر این گزارش درست باشد قطعاً «شتر قبیله» و «بند کفشت» از تو و امثال تو بهتر است. تو لیاقت آن را نداری که مرز دار اسلام باشی، یا کاری را به پیش بری، یا ارزشی را پاس داری، یا امانتی را امین باشی، یا از خیانتی باز داری. پس آنگاه که این نامه‌ام به تو رسید به سویم آی ان شاء الله.

۱. دینوری، ابن قتیبه؛ پیشین، ص ۱۵۲.

۲. ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی؛ پیشین، ص ۶۹۰.

۳. ابن هلال ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد؛ پیشین، ص ۲۸۱.

۴. رضی، محمد بن الحسین؛ پیشین، نامه ۷۱.

هنگامی که نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، حضرت علیه السلام او را حبس کرد، ولی بعد از مدتی صعصعة بن صوحان او را شفاعت کرد و کارهایش را اصلاح کرد، و امیرالمؤمنین علیه السلام هم او را از حبس آزاد کرد.^۱

یزید بن حجیه

یزید بن حجیه یکی از یاران امام علی علیه السلام است و در جنگ‌های امام ایشان را همراهی کرده است. امام علیه السلام در جریان حکمیت، او را از جمله شاهدان بر حکمیت قرار داده بود. حضرت علیه السلام او را به حکومت ری و دستی گماشت، او خراج و مالیات را جمع می‌کرد، اما خیانت کرد و از بیت المال سی هزار درهم برای خود برداشت کرد. امام علیه السلام از او کسری بیت المال را بازخواست کرد؛ اما او انکار کرد. امام علیه السلام خود بر او تازیانه نواخت و او را حبس کرد و یکی از غلامانش را که سعد نام داشت بر او گماشت، او هنگامی که سعد به خواب رفته بود، فرار کرد و به طرف معاویه رهسپار شد. ابتدا به رقه رفت. مردم هرگاه می‌خواستند به طرف معاویه بروند، نخست به رقه می‌رفتند، و بعد از معاویه اجازه می‌گرفتند، تا به شام بروند، رقه قرقیساء، رها و حران در اختیار معاویه بود، و ضحاک بن قیس در آنجا حکومت می‌کرد. از آن طرف هیت، عانات، نصیبین، دارا، آمد و سنجار هم در حکومت امام علی علیه السلام بودند و اشتر بر این نواحی حاکم بود، و در هر ماه یک بار بین آن‌ها جنگ واقع می‌شد، یزید بن حجیه در رقه شنید که زیاد بن خصفه به علی گفته است اجازه دهد برود و او را برگرداند، زیاد بعد از این اشعاری گفت، که در آن امام علی علیه السلام را ناسزا گفته است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام هنگامی که از فرار او خبردار شد، او را نفرین کرد و گفت: بار خدایا یزید بن حجیه مال مسلمانان را برداشت و فرار کرد و به گروه فاسقان پیوست، خداوندا ما را از مکر و فریب او حفظ کن، و پاداش ظالمان را به او بده.^۲

قعقاع بن شور

قعقاع بن شور توسط امیرالمؤمنین علیه السلام والی کسکر شد. در آنجا با زنی ازدواج کرد، و صد هزار درهم مهریه از بیت المال به او پرداخت کرد و چون نتوانست آن را بازگرداند، فرار کرد و به معاویه پیوست.^۳

مصقله بن هبیره

مصقله بن هبیره از طرف امیرالمؤمنین علی علیه السلام حاکم یکی از شهرهای فارس بنام اردشیر خره بود. بعد

۱. ابن هلال ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد؛ پیشین.

۲. همان، ص ۲۸۲ و ۲۸۳.

۳. همان، ص ۲۸۴.





از آنکه معقل بن قیس توانست خربت بن راشد را شکست دهد، گروهی از لشکریان او را اسیر کرد. بیشتر اسیران، مسیحی بودند. خربت آن‌ها را به طرف عراق حرکت داد، هنگام عبور آن‌ها به شهری که مصقله در آنجا حکومت می‌کرد رسیدند، اسیران که حدود پانصد نفر بودند، فریاد زدند ما را خریداری کنید و از اسارت بیرون بیاورید، مصقله که این صحنه را دید، تصمیم گرفت آن‌ها را بخرد و سپس آزاد کند. او با معقل توافق کرد و مبلغ پانصد هزار درهم اسیران خریداری کرد و آن‌ها را در اختیار گرفت. معقل به او گفت: مال را هر چه زودتر خدمت علی علیه السلام برسان، مصقله گفت: من اکنون مقداری از آن را می‌فرستم و بقیه را بعداً خواهیم فرستاد تا همه را ادا کرده باشم.

معقل هنگامی که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، جریان را برای ایشان تعریف کرد. حضرت علی علیه السلام فرمود: «کار خوب و به حقی انجام دادی و توفیق یافتی».

مصقله در پرداخت بقیه مال به امیرالمؤمنین علیه السلام تعلل کرد، و امام علی علیه السلام هر چه انتظار کشید مصقله بقیه پول‌ها را نفرستاد. در این هنگام به حضرت خبر دادند، که مصقله اسیران را آزاد کرده است، و در مقابل از آنان، چیزی درخواست نکرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مصقله دیه آن‌ها را بر عهده گرفته است. او به تعهد خود وفا نخواهد کرد، و شما این را خواهید دید. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام نامه‌ای با این مضمون برای مصقله نوشت:

بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به امت است، و بدترین فریب و نیرنگ، فریب امام است، پانصد هزار درهم از حق مردم مسلمان در دست توست آن‌ها را به فرستاده‌ام بده، در غیر این صورت سریع به طرف ما بیا من به فرستاده خود گفته‌ام فوراً مال را از تو بگیرد.

ابو حمزه حنفی، فرستاده امام علی علیه السلام نزد مصقله رفت و به او گفت: «یا مال را به من تحویل بده یا با من به طرف آن حضرت حرکت کن.» مصقله بعد از اینکه نامه امام علیه السلام را خواند به طرف کوفه حرکت کرد و خدمت امام علی علیه السلام رسید، و از امام علیه السلام برای پرداخت دین چند روز مهلت خواست. امیرالمؤمنین علیه السلام چند روز به او مهلت داد، بعد از او مطالبه کرد، او دویست هزار درهم به حضرت علیه السلام پرداخت کرد ولی بقیه را نتوانست بدهد. در یک شب مصقله، ذهل بن حارث را به خانه‌اش دعوت کرد و به او گفت: امیرالمؤمنین مرا در مورد این مال بازخواست می‌کند، به خدا سوگند من توانایی پرداخت آن را ندارم. ذهل بن حارث گفت: اگر بخواهی من می‌توانم ظرف یک هفته این مقدار را برایت فراهم کنم، مصقله پاسخ داد: من دوست ندارم خویشان من به زحمت بیفتند. تو را بگو اگر فرزند هندی بود، آن را از من می‌گرفت؟ و یا اگر فرزند عفان بود، آن را از من مطالبه می‌کرد؟ مگر عثمان نبود که صد هزار درهم از خراج آذربایجان را هر



ساله به اشعث بن قیس می‌داد؟ ذهل بن حارث به او گفت: علی علیه السلام مانند آن‌ها عمل نمی‌کند و چیزی از بیت المال به تو نخواهد بخشید. مصقله سکوت کرد و فردای آن شب کوفه را ترک کرد و نزد معاویه رفت. امیرالمؤمنین علی علیه السلام هنگامی که شنید مصقله به طرف معاویه فرار کرده است، فرمود: «این چه کاری بود، که او انجام داد؟ خداوند او را شاد نگرداند، او کار بزرگان را انجام داد، ولی مانند بردگان گریخت و مانند بدکاران خیانت کرد، اگر او در اینجا اقامت می‌کرد، و از پرداخت مال ناتوان بود، ما زیادتر از توانش از او طلب نمی‌کردیم، هر چه داشت می‌گرفتیم و از بقیه صرف نظر می‌کردیم»؛ سپس حضرت علیه السلام به طرف منزلش رفت و آن را خراب کرد.^۱

نتیجه‌گیری

دنیاپرستی و حب دنیا از عواملی بود که در عدم اطاعت از مولای متقیان علی علیه السلام نقش اساسی داشت. مردم زمان ایشان نسل دوم جامعه اسلامی بودند که بسیاری از آن‌ها حتی حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک نکرده بودند و دست پرورده خلفای پیشین بودند. در این دوران، کشورگشایی و دستیابی به غنائم و سوء استفاده و البیان از منصب و ثروت بیت المال را دیده بودند. بنابراین، عدالت‌خواهی و عدالت‌ورزی امیرالمؤمنین علیه السلام برای آن‌ها بسیار غریب بود. دنیا پرستی در آن‌ها چنان رخنه کرده بود که از اسلام فقط ظاهری از نماز، روزه و سجده‌های طولانی و قرائت بی‌تدبر قرآن را انتخاب کردند و باطن دین که امام عادل است را رها کردند و به دنبال دنیای خود رفتند. بسیاری از پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام قاریان قرآنی بود که بر اثر سجده‌های طولانی پیشانی‌هایشان پینه بسته بود ولی در میدان پیکار و جنگ علیه دشمن، هیچ اقدام و حرکتی نمی‌کردند. در حقیقت تا جایی از امیرالمؤمنین علیه السلام اطاعت می‌کردند که با منافع، دنیا و عافیت طلبی‌شان مغایرت نداشته باشد. بخشی از نتایج دنیاپرستی مردم و عدم اطاعتشان از امیرالمؤمنین علیه السلام که بعدها هم اثر شومش باقی ماند، به قرار زیر است:

۱- پیمان شکنی ناکثین که زمینه‌ساز جنگ جمل شد. این جنگ، اولین جنگ تاریخ بود که دو طرف جنگ مسلمان بودند. در یک جبهه امام علی علیه السلام به عنوان خلیفه مسلمین حضور داشت و در جبهه مقابل عایشه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و طلحه و زبیر دو تن از صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضور داشتند. تشخیص حق و باطل برای مردم سخت بود از این رو بسیاری از مردم نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بدبین شدند. لشکریان آن حضرت هم که چون بعد از پیروزی در جنگ نتوانستند غنائمی کسب کنند، انگیزه خود را از



حضور در جنگ‌های بعدی از دست دادند.

۲- عدم اطاعت ابوموسی اشعری از امیرالمؤمنین علیه السلام در فرستادن سپاه کوفه برای جنگ جمل، اولین نافرمانی از خلیفه مسلمین در بسیج شدن علیه دشمن در تاریخ اسلام شمرده می‌شود. تا قبل از آن هرگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یا خلفای پیشین سپاهی را بسیج می‌کردند تا به جنگ دشمن بروند، آن گروه اطاعت می‌کردند. ولی عدم اطاعت ابوموسی اشعری تخم نافرمانی و فرار از جنگ را در کوفه کاشت و بعد از آن هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام مردم کوفه را به جنگ دعوت می‌کرد، آن‌ها بهانه‌های مختلف برای فرار از جهاد می‌آوردند. همچنین عدم اطاعت ابوموسی از حضرت علیه السلام در شرکت در جنگ، از او ظاهری صلح طلب و خیر خواه ساخت که زمان انتخاب حکم مردم به رهبری اشعث به او روی آوردند و او را کسی می‌دانستند که در ابتدا آن‌ها را از شرکت در جنگ برحذر داشته بود.

۳- اختلاس و خیانت در بیت المال توسط بعضی از کارگزاران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را نسبت به حکومت ایشان بدبین کرد و پراکندگی یاران امام علی علیه السلام، به معاویه جرأت داد تا با غارتگری، حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام را تضعیف کند و پایه‌های حکومت خود را استوار کند. او با فرستادن قسی‌القلب‌ترین افراد به عراق و غارتگری و ایجاد رعب و وحشت، باعث شد که مردم گروه گروه بیعت خود را با حضرت علیه السلام بشکنند و با معاویه بیعت کنند و در نهایت باعث به شهادت رسیدن امیرالمؤمنین علیه السلام شد. بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام هم معاویه چنان قدرت گرفت که توانست از بی‌وفایی یاران امام حسن مجتبی علیه السلام استفاده کند و حضرت علیه السلام را مجبور به قبول صلح کند. اینچنین شد که حکومت از دست بندگان صالح خدا و خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خارج شد و به دست بدترین افراد و فرزندان طلقا افتاد.

فهرست منابع

کتاب

۱. قرآن کریم
۲. ابن ابی الحدید؛ جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات طلوع آزادی، چاپ اول، ۱۳۶۷ش
۳. ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی؛ الفتوح، تحقیق غلامرضا طباطبایی مجد، ترجمه محمد مستوفی هروی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ش
۴. ابن هلال ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد؛ الغارات، ترجمه عزیز الله عطاردی، انتشارات عطارد، ۱۳۷۳ش
۵. دینوری، ابن قتیبه؛ الامامة و السياسة، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۰ش
۶. رجبی (دوانی)، محمد حسین؛ تاریخ تحلیلی دوران امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تهران: معاونت آموزش دانشگاه امام حسین (علیه السلام)، ۱۳۷۹ش
۷. _____؛ کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه امام حسین (علیه السلام)، ۱۳۷۸ش
۸. رضی، محمد بن حسین؛ نهج البلاغه، مترجم: سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸ش
۹. سبحانی، جعفر؛ فروغ و لایت تاریخ تحلیلی زندگانی امیر مؤمنان علی (علیه السلام)، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، چاپ نهم، بهار ۱۳۸۹
۱۰. شهیدی، سید جعفر؛ علی از زبان علی یا زندگانی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ش
۱۱. محمدی ری شهری، محمد؛ دانشنامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر پایه قرآن، قم: حدیث و تاریخ، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۸۶
۱۲. منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین؛ ترجمه پرویز اتابکی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ش
۱۳. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح؛ تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش

مقاله

۱. خادم‌لو، مهدی رضا؛ «قاعدین دلائل، انگیزه‌ها و نتایج عملکرد آنان در زمان خلافت علی (علیه السلام)»، نشریه تاریخ پژوهان، شماره: ۱۲، ۱۳۸۶

